جام جم

ویژه فرهنگ - هنر
رسانه - جامعه

۵

پنجشنبه ۹ تیر ۱۴۰۱ شماره ۶۲۵۰

نگاه

بررسی اهداف و دستاوردهای سفر خارجی رئیس رسانه‌ملی

فصل تازه تعاملات رسانه‌ای ایران و سوریه در خط مقدم

۷

«آتش سرد» برای مدافعان حق

سریال تازه‌ای به تهیه‌کنندگی علی مهام آماده پخش است

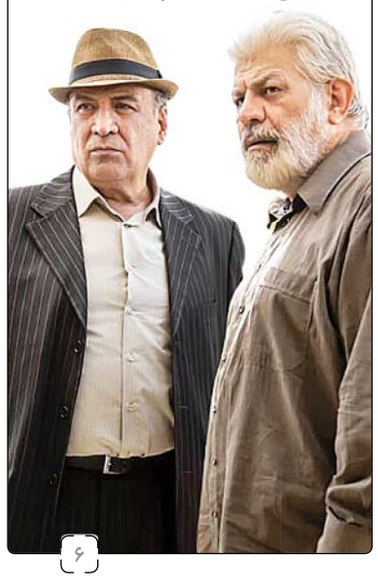

۶

محمدحسین فرحبخش خطاب به کارگردان «برادران لیلا»

خون دل را باور کنیم یا آپارتمان زعفرانیه را؟

۹

بر اساس آخرین نظرسنجی مرکز تحقیقات صداوسیما مشخص شد

«حکم رشد» و «وضعیت زرد» در صدر پربیننده‌ها

۸

گفت‌وگو با رحیم مخدومی نویسنده کتاب «یار کجاست؟»

ترویج؛ حلقه گمشده صنعت نشر

۱۱

گفت‌وگو با دکتر طاووسی مسرور درباره دوران امام نهم

کودکی که کشتی‌بان امت شد

۱۰

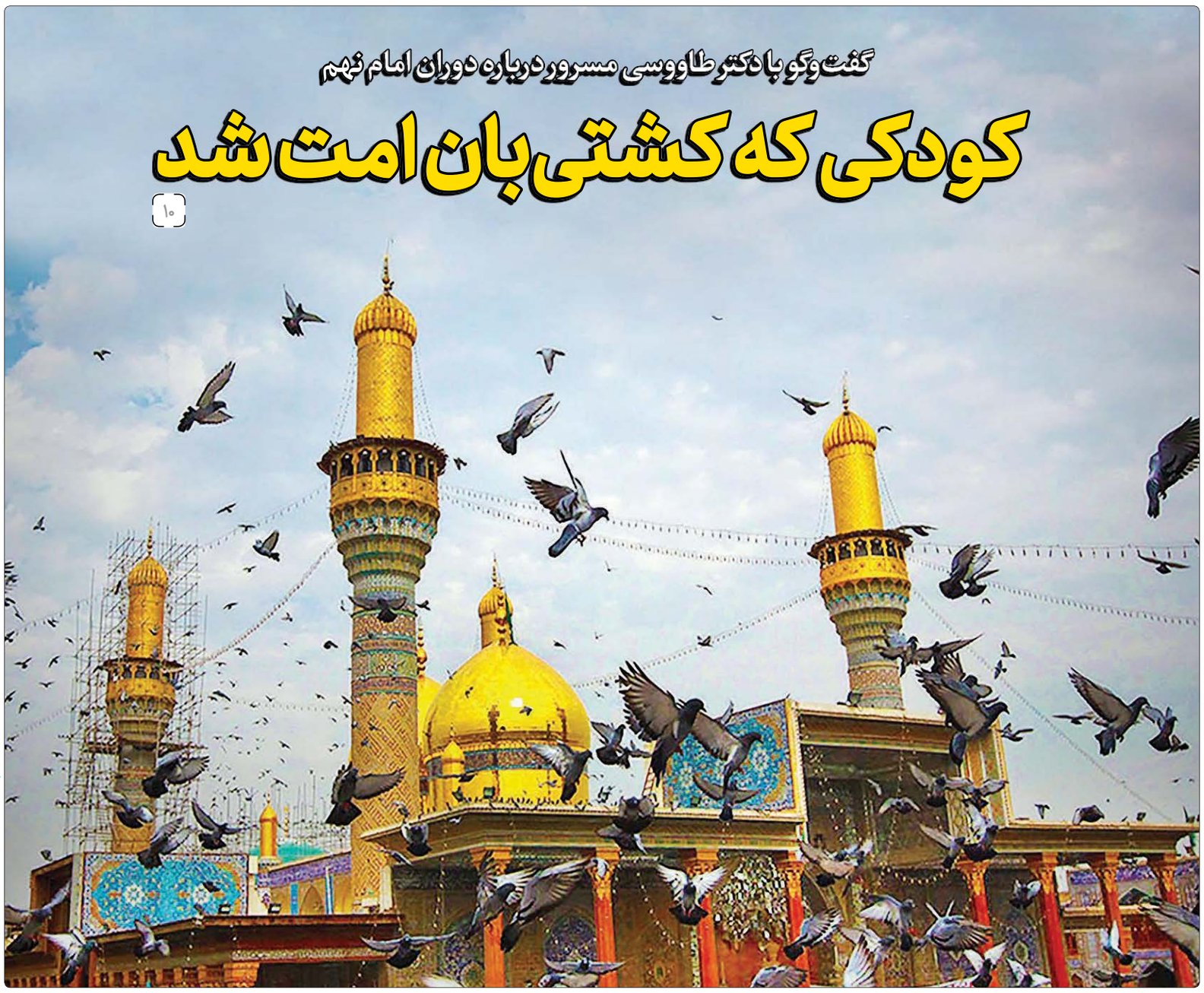

مرقد مطهر امام محمد تقی(ع) در کاظمین

یاد

«قهرمان» شعر خراسان

نگاهی به زندگی محمد قهرمان از تربت حیدریه تا مقبره‌الشعرای فردوسی

اکرم انتصاری
روزنامه نگار

۹۳سال پیش در چنین روزی در روستای امیرآباد تربت حیدریه پسری به دنیا آمد و نامش را «محمد» گذاشتند. پدرش محمدصادق قهرمان، از نوه‌های فتحعلی‌شاه قاجار و مادرش از تبار «ظل السلطان» بود. در خانه، همیشه سفره ادبیات فارسی پهن بود و حرف از فردوسی و سعدی و مولانا. محمد در چنین خانه‌ای قد کشید. او از همان کودکی، دلبسته شعر و شاعری بود و به این علاقه وفادار ماند. در نهایت مسیر زندگی قهرمان، طوری رقم خورد که در ۲۸ اردیبهشت ۹۲ در مقبره‌الشعرای آرامگاه فردوسی، در جمع شاعران خفته به ابدیت پیوست. این مطلب، برش‌های کوتاهی از زندگی محمد قهرمان، شاعر صاحب سبک خراسانی است که فردا ۱۰ تیرماه، سالروز تولد اوست و استاد محمدرضا شفیعی کدکنی درباره بومی‌سرایی او گفته‌است: «حتی ملک‌الشعرای بهار آن خصوصیت یک شاعر محلی را به صورت کامل، آن‌گونه که قهرمان دارد، ندارد.»

پدر محمد، نام‌خانوادگی «قهرمان» را بعد از این که شناسنامه معمول شد، انتخاب کرد. او اهل مطالعه بود اما شعر نمی‌گفت. محمد قهرمان درباره پدر و مادرش می‌گوید: «پدرم مثنوی را با آوازی دلنشین می‌خواند و خط زیبا می‌نوشت. شاید ما برادران و خواهران، ذوق ادبی را از مادر به ارث برده‌باشیم که گرچه شعر نمی‌سرود، ولی داستان بلند رمان مانندی از او به جای مانده‌است.» محمد در پنج سالگی مادر و در ۱۰سالگی پدرش را از دست داد و عشرت خواهر بزرگش، سرپرستی او را عهده‌دار شد. عشرت، خانه‌دار و خیاط زنانه‌دوز بود و بعد از یک ازدواج بدفرجام به گفته خودش در ۵۳سالگی، یک‌باره و یک‌شبه شاعر شد و «نکیسا» را به عنوان تخلص خودش انتخاب کرد. او یکی از اولین زنانی بود که در پایان دهه ۶۰ به رباعی‌سرایی روی آورد. عشرت، هشت سال زودتر از برادرش، مهمان مقبره‌الشعرا شد. محمد قهرمان هم‌خانه چنین خواهری بود و به مدرسه رفت. او در کلاس، شعرهایش را می‌خواند و معلم هربار بعد از تمام شدن شعر، یک «بارکا... شازده» حواله او می‌کرد.

هم‌نیمکتِ اخوان ثالث

محمد قهرمان در سال پنجم دبیرستان با مهدی اخوان ثالث در دبیرستان «شاه رضا» که بعد از انقلاب به «دکتر علی شریعتی» تغییر نام داد، پشت یک نیمکت نشست. رابطه او و اخوان ثالث پس از مدتی به یک رفاقت تاثیرگذار تبدیل شد و تا پایان عمر ادامه داشت. قهرمان می‌گوید: «من و اخوان در دروس جبر و هندسه و مثلثات و شیمی و فیزیک از ضعیف هم ضعیف‌تر بودیم.» دلیلش هم مشخص است. آنها در آن سال‌ها عشق‌شان را گذاشته‌بودند پای ادبیات. راه محفل ادبی «فرخ» را بلد شده‌بودند و مدام سر از آنجا درمی‌آوردند. اوضاع طوری پیش می‌رفت که اخوان و قهرمان و همکلاسی دیگرشان غلامعلی نحوی، نامه‌ای به مدیر مدرسه می‌نویسند و در آن اعلام می‌کنند به دلایل مختلف، فقط مایلند و می‌توانند در امتحانات شهریورماه شرکت کنند. خانواده‌ها از درس نخواندن آنها کلافه می‌شوند و این سه نفر برای یک ماه خانه‌ای در نزدیکی چهارراه لشکر اجاره می‌کنند. محمد قهرمان دیپلم می‌گیرد اما اخوان ثالث تا آخر عمر از دیپلم محروم می‌ماند.

تحصیل در حقوق و چسبیدن به غزل!

خواهر بزرگ‌تر محمد قهرمان به مشهد آمده‌بود. با اصرار، محمد را به تهران برد. درست در سال‌هایی که خودش گفته: «حسابی چسبیده‌بودم به غزل». به خاطر سه تجدیدی و شرکت نکردن در امتحانات شهریورماه، دو بار سال چهارم را در دبیرستان شبانه‌روزی «البرز» گذراند. محمد برای ادامه تحصیل رشته حقوق دانشکده تهران را انتخاب می‌کند چون می‌خواهد برای ادامه زندگی به روستای امیرآباد برگردد و در آینده هشتش، گروی نُه نماند. او همچنان شور ادبیات و شاعری دارد و به همین دلیل دوره سه ساله دانشگاه را شش ساله می‌گذراند و رساله‌اش را چهارسال بعد تحویل دانشگاه می‌دهد. قهرمان، بعد از تحصیلات به روستا برمی‌گردد و با فرشته، نوه عمویش ازدواج می‌کند. مدتی به اجبار در بانک عمران به کار مشغول می‌شود و با پیشنهاد مدیر مدرسه «شاه‌رضا» به کتابخانه دانشکده ادبیات فردوسی می‌رود و از روز ۱۰ آذر ۱۳۴۰ مشغول کتابداری می‌شود. او هیچ‌وقت به دنبال کار حقوقی نرفت.

«صائب» و بومی‌سرای خراسانی

علاقه قهرمان به صائب تبریزی باعث می‌شود اشعار او را در شش جلد جمع‌آوری و تصحیح دیوان صائب را منتشر کند. صائب، شاه شاعر سبک هندی است و قهرمان هم مرید صائب. او یکی از شاعران معاصر سرآمد در سبک هندی است. قهرمان به زبان بومی تربت حیدریه مسلط بود. شعر تربتی می‌گفت و اشعار بومی را جمع‌آوری می‌کرد. به همین دلیل نقش مهمی در حفظ و غنی‌تر شدن گنجینه اشعار بومی و محلی خراسان دارد. او می‌گوید: «گذراندن چندسال در محیط روستا به‌ویژه از دوران کودکی، مرا به جمع‌آوری دوبیتی‌ها، ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات علاقه‌مند کرد که حاصل آن بیش از ۲۰۰۰ بیت است و مقدار زیادی یادداشت.» قهرمان از سال ۳۹ در منزل شخصی‌اش به صورت هفتگی انجمن ادبی برگزار می‌کرد. او رباعی، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند و مثنوی را امتحان می‌کند و دو افسانه بلند روستایی را با استفاده از اوزانی که در ترانه و متل‌ها به کار می‌رود، می‌سازد. شعر «شغال دم‌لکه» که بر وزن «پریا»ی شاملو سروده، گوشه‌ای از تلاش او در این زمینه است.

ترانه‌سرایی و طنز هم بله!

محمد قهرمان، چپ‌دست بود و مادرش تار می‌زد. به موسیقی علاقه داشت و از ترانه هم سر درمی‌آورد. سال ۷۰ عباس فرامرز، استاد سنتور خراسان نواری از نواخته‌هایش را به قهرمان می‌دهد. او آن را می‌شنود و متوجه می‌شود می‌توان روی بعضی از قسمت‌های سرراست آن کلام گذاشت. این کار را می‌کند و ترانه‌ای می‌سازد که بعدها بر سر مزار اخوان هم اجرا می‌شود. چند ماه در ترانه‌سرایی جدی می‌شود و کار به جایی می‌رسد که بعدها برای تکنوازی جلیل شهناز، محمدرضا لطفی و روحا... خالقی هم شعر می‌سازد و به گفته خودش در آن زمان، روزی سه ترانه می‌سروده‌است.

سروده‌های طنز و فکاهی، از بخش‌های کمتر گفته شده آثار محمد قهرمان است. کمتر کسی می‌داند او چه اندازه در سرودن شعر طنز مهارت داشت. او بیشتر لطایف و داستان‌های عبیدزاکانی را حفظ بود و به مناسبت‌های مختلف برخی از آنها را عینا نقل و بعضی دیگر را نقل به معنی می‌کرد.

شعر امروز

شعری از محمد قهرمان

هر کس به یاد ما بود از یاد برد ما را

از خاطرِ عزیزان، گردون سترد ما را
هر کس به یاد ما بود، از یاد برد ما را
خوبان گنه ندارند گر یاد ما نکردند
چون شعر بد به خاطر نتوان سپرد ما را
با اصل کهنه خویش دلبستگی نداریم
آسان توان شکستن چون شاخِ تُرد ما را
ما برگ‌های زردیم، افتاده بر سر هم
در قتلگاهِ پاییز، نتوان شمرد ما را
سرجوشِ عمر خود را، چون گل به باد دادیم
در جام زندگانی، مانده است دُرد ما را
کودک مزاجی ما، کمتر نشد ز پیری
بازیچه می‌فریبد، چون طفلِ خرد ما را
گردون چو دایه پیر بی‌مهر بود و بی‌شیر
شد زهر خردسالی، زین سالخورد ما را
باقی نماند از ما، جز مشتِ استخوانی
از بس که رنج پیری، در هم فشرد ما را
چون شاخه‌های سرسبز، از سرد مهری دهر
آبی که خورده‌بودیم در رگ فسرد ما را
خون شهیدِ عشقیم بر خاک ره چکیده
پامال اگر توان کرد، نتوان سترد ما را
ما قطره‌های اشکیم بر چهره یتیمان
چون دانه‌های باران، نتوان شمرد ما را
با این دغل حریفان، بازی به دستخون است
وز نقش کم نمانده ست، امیدِ بُرد ما را
گو جان خسته ما، با یک نفس برآید
اکنون که آتش عشق در سینه مرد ما را
چون سایه در سفرها پابند دیگرانیم
هر کس به راه افتاد، با خویش برد ما را

یادداشت

متخصصان تک‌بعدی تربیت نکنیم

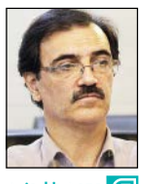

محمدرضا روزبه
شاعر و استاد دانشگاه

در خبرها آمده بود وزارت علوم تصمیم گرفته است از سال آینده، دروس عمومی را از آزمون سراسری حذف کند. من نمی‌دانم متصدیان و برنامه‌ریزان از این کار چه مقصد و مقصودی داشته‌اند اما به‌عنوان یک معلم ادبیات، پیش‌بینی می‌کنم این اقدام، باعث گسست و شکاف بیشتر نسل آینده با زبان، ادبیات، کیان و فرهنگ خودشان خواهد شد و نوعی نگاه غیرخودی به فرهنگ خودی و نگرشی تزئینی و تفننی به میراث فکر، فرهنگ و ادبیات قدیم و جدید را در آنان به وجود خواهد آورد و به این ترتیب شکاف گفتمانی و هویتی بیش از پیش در این نسل ایجاد خواهد شد.

در این زمینه توجیهاتی هم آورده شده و راهکارهایی برای اعمال نمرات دروس عمومی بیان شده است که متأسفانه توجیه مناسبی نیست، چراکه این کار باعث می‌شود دانشجویانی که بعدا باید این دروس را به‌صورت واحدهای عمومی در طول تحصیل خود بگذرانند، نسبت به این درس‌ها ورزیدگی و آمادگی نسبی پیدا نکنند و نتوانند آنها را عمیق مطالعه کنند. باید به یاد داشت که مطالعه دروس عمومی برای آزمون سراسری باعث ایجاد دانش، آگاهی، معرفت و نیز ایجاد علاقه یا حس اهمیت نسبت به این دروس در میان دانش‌آموزان می‌شود و حذف آنها از آزمون سراسری این تلقی را در بین دانش‌آموزان ایجاد خواهد کرد که این دروس زائد هستند و در شمار علوم امروز نیست و نباید به مثابه علم به آنها نگریست. در حالی که باید دانست دو مقوله زبان و ادبیات فارسی از هم جداست. زبان، رکن فرهنگ ماست و هرکس بخواهد در هر رشته‌ای تحصیل کند، ناچار است به زبان فارسی تکیه داشته باشد. بنابراین هیچ بحثی در ضرورت آموزش زبان فارسی نیست اما درباره ضرورت آموزش ادبیات فارسی هم باید گفت اگر ارتباط متخصصان آینده ما با فرهنگ و ادبیات قطع شود، آنان متخصصانی تک بعدی بار خواهند آمد که از نظر بعد روحی و معنوی، فقیر خواهند بود. انسان دو ساحت اساسی عقلانی و عاطفی دارد که باید در هر دو ساحت، غنی و بارور باشد. علوم تجربی معمولا بعد عقلانی انسان را بارور می‌کند اما دین، اسطوره، هنر و ادبیات عهده‌دار تغذیه و تکامل بعد حسی و عاطفی انسان است و اگر ارتباط افراد با این حوزه‌ها قطع شود، دریچه‌های روح انسان بسته می‌شود و برای این‌که متخصصان آینده کشورمان، چندبعدی بار بیایند و در هر دو ساحت کامل و تمام باشند، باید کاری کنیم که به ادبیات، هنر، موسیقی و فرهنگ علاقه‌مند شوند. همان‌گونه که یک دانشجوی زبان و ادبیات فارسی برای فهم متون قدیم ادبی نیازمند دانستن صرف و نحو و متون عربی است، یک دانشجوی پزشکی یا مهندسی هم نیاز دارد از پیشینیه زبان و فرهنگ و ادبیات کشور خود اطلاعات کافی داشته باشد تا دانشجویی تک‌بعدی ـ که فقط در رشته خود تخصص دارد اما بعد حسی و عاطفی‌اش ناقص است ـ بار نیاید.

البته در این بین، باید به این نکته هم اشاره کنم که روش تدریس ما معلمان ادبیات، مناسب و شایسته نبوده و نتوانسته‌ایم جان و جوهر ادبیات را در کام دانشجویان جاری کنیم و روش درست تفهیم ادبیات را نمی‌دانیم. ما نیز باید این نقیصه را برطرف کنیم تا همه دانشجویان به زیبایی‌ها و شیرینی‌های ادبیات آگاه شوند و از آن گریزان نباشند.

بانویی که با همراهی خانواده‌اش ازدواج آسان را ترویج می‌دهد

مادری برای هزار زوج جوان

۱۲